

ابیات فنون ۱

ای بی نشان محض نشان از که جویمت / گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

نه گم نه ای و گمشده تو منم ولیک / نایافت یافت می نتوان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

پیدا بسی بجستمت اما نیافتم / اکنون مرا بگو که نهان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

چون در رخت یقین و گمانی همی رود / ای برتر از یقین و گمان از که جویمت؟

پیام: برتری خدا از یقین و گمان بشر

در جست و جوی تو دلم از پرده اوفتاد / ای در درون پرده جان از که جویمت

پیام: ناتوانی در شناخت یزدان

عطار اگرچه یافت به عین یقین تو را / ای بس عیان به عین عیان از که جویمت؟

پیام: ناتوانی حواس ظاهری در شناخت یزدان

نهنگی بچه خود را چه خوش گفت / به دین ما حرام آمد کرانه

به موج آویز و از ساحل بپرهیز / همه دریاست ما را آشیانه

پیام: تشویق به حرکت و تکاپو

هر که زین گلشن لبی خندان تر از گل بایدش / خاطری فارغ ز عالم چون توکل بایدش

پیام : تشویق به آسوده بودن و شاد بودن و راحت گرفتن

خرده ای از مال دنیا در بساط هر که هست / جبهه واکرده ای پیوسته چون گل باید

پیام: تشویق به گشاده رویی هنگامی دارای همه چیز هستیم

هر که می خواهد که از سنجیده گفتاران شود / بر زبان بند گرانی از تأمل بایدش

پیام : تشویق به تفکر قبل از سخن گفتن

صبر بر جور فلک کن تا بر آیی رو سفید / دانه چون در آسیا افتد تحمل بایدش

پیام : تشویق به صبر و تحمل و بردباری

قطره آبی که دارد در نظر گوهر شدن / از کنار ابر تا دریا تنزل بایدش

پیام : تشویق به افتادگی (افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است)

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم / چشم بد از روی تو دور ای صنم

پیام : توصیف زیبایی و آرزو برای دور ماندن معشوق از چشم بد

روی میپوشان که بهشتی بود / هر که ببیند چو تو حور ای صنم

پیام : درخواست اینکه معشوق چهره خود را نپوشاند.

حور خطا گفتم اگر خواندمت / ترک ادب رفت و قصور ای صنم

پیام : برتری دادن معشوق به حوری

تا به کرم خرده نگیری که من / غایبم از ذوق حضور ای صنم

پیام : درخواست برای خرده نگرفتن برای دیوانگی عاشق

سعدی از این چشمه حیوان که خورد / سیر نگردد به مرور ای صنم

پیام : خسته نشدن عاشق و جاودان بودن عشق

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

پیام : عشق باعث رهایی از نابودی و ناراحتی

دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

پیام : عشق باعث قدرتمندی است

گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای / رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم

پیام : برای عاشق بودن باید سرمست بود

گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی / جمع نیم شمع نیم دود پراکنده شدم

پیام : شخص عاشق دنبال جلب توجه دیگران نیست

گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری / شیخ نیم پیش نیم امر تو را بنده شدم

پیام : تبعیت کامل از معشوق

شکر کند چرخ فلک از ملک و ملک و ملک / کز کرم و بخشش او روشن بخشنده شدم

پیام : روشنی و بخشش چرخ فلک از ذات حق است

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می رود / وان دل که با خود داشتم با دل ستانم می رود

پیام : رفتن معشوق و رفتن دل عاشق در راه او

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم / جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها
پیام : چگونه می توان در منزلگاه دنیا بود در حالی که بانگ جرس آن هر لحظه مرا به کوچیدن از
آن دعوت می کند

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها
پیام : کسانی که عاشق نیستند و در ساحل آرمیده اند کجا می توانند از حال عاشقان با خبر باشند
بیا تا همه دست نیکی بریم / جهان جهان را به بد نسپریم

پیام : تشویق به نیکی

نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود پایدار

پیام : ناپایداری بدی و خوبی و تشویق به پایدار ماندن نیکی

ای مهر تو در دل ها وی مهر تو بر لب ها / وی شور تو در سر ها وی سر تو در جان ها
پیام : عاشق دائما به یاد معشوق است.

تا خار غم عشقت آویخته در دامن / کوه نظری باشد رفتن به گلستان ها
پیام : بی تو هیچ چیز این جهان برای خوشی ندارد و حتی سختی ها هم دشوار نیست.

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها

پیام : تحمل سختی های راه عشق برای رسیدن به معشوق

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دوران ها

پیام : جاودانه بودن سخن عشق

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا / کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا

پیام : خوش رفتار شدن معشوق (نخ رو گرفت)

ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد / باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا

پیام : بهتر شدن اوضاع و شرایط

یاری که دلم خستی در بر رخ ما بستی / غمخواره یاران شد تا باد چنین بادا

پیام : خوش رفتاری شدن

دیو پیش توست پیدا زو حذر بایدت کرد / چند نالی تو چو دیوانه ز دیو ناپدید

پیام : نكوهش دل بستن به دنیا / توصیه به پرهیز از شیطان نفس

چون نخواهی کت ز دیگر کس جگر خسته شود / دیگران را خیره خیره دل چرا باید خلید

پیام : اشاره به اینکه برای کمتر ضربه خوردن از دیگران کمتر به آنها نزدیک شوید. (عاشق نشین

که دلتون نشکنه :)

برگزین از کارها پاکیزگی و خوی نیک / کز همه دنیا گزین خلق دنیا این گزید

پیام : تشویق به کارهای خوب و نیک

نیکخو گفته است یزدان مر رسول خویش را / خوی نیک است ای برادر گنج نیکی را کلید

پیام : تشویق به اخلاق و خوی نیکو

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود / مهر روزی تو با ما شهره آفاق بود

پیام : بیشتر توجه کردن معشوق نسبت به عاشقان در گذشته و مشهور بودن

خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل

پیام: توجه به علائق دنیوی و بازداشتن شدن از صراط مستقیم و راه اصلی

با من بودی منت نمی دانستم / تا من بودی منت نمی دانستم

رفتم چه من ار میان تو را دانستم / با من بودی منت نمی دانستم

پیام : نشناختن خدا وقتی «من بودن» باقی است در حالی که همیشه با ماست. (عارفی در همه احوال خدا با او بود)

ما را سری است با تو که گر خلق روزگار / دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

پیام : توجه همیشگی و دائمی به معشوق

گو بهار دل و جان باش و خزان باش ار نه / چه بسا باغ و بهاران که خزان من و توست

پیام : درونی بودن غم و خوشی برای انسان و زندگی کردن انسان با دلخوشی هایش

سر ارادت ما آستان حضرت دوست / که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست

پیام : هر چیزی که اتفاق می افتد اراده و خواست خداوند است

عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست / من که یک امروز مهمان توام فردا چرا؟

پیام: گله از بی وفایی معشوق و طلب وصال و توجه

دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

پیام: حضرت علی(ع) الگوی خداشناسی است.

زمانه قرعه نو می زند به نام شما / خوشا شما که جهان می رود به کام شما

پیام: توصیف همراهی بخت با مخاطب

گر تو گرفتارم کنی من با گرفتاری خوشم / ور خوار چون خارم کنی ای گل بدان خواری خوشم

پیام: لذت رنج عاشقی و جفای معشوق / تسلیم و رضا

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار / روز فراق را که نهد در شمار عمر

پیام: روزگار هجران در شمار عمر عاشق نیست.

پای استدالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود

پیام: نکوهش استدلال و تقابل عشق با عقل

از ننگ چه پرسی که مرا نام ز ننگ است / از نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است

پیام: رسوایی عاشق و ترک اعتبارات دنیوی برای رسیدن به معشوق

گر اظهار پشیمانی کند گردون مشو ایمن / که بد عهد از پشیمانی، پشیمان زود می گردد

پیام: توصیه به هوشیار بودن در برابر فریب روزگار

یک عمر پریشانی دل بسته به مویی است / تنها سر مویی ز سر موی تو دورم

پیام: وصال سبب آرامش است / توصیف قرار گرفتن در استانه وصال

هر کجا دردیست درمانیش هست / درد عشق است آنکه درمانیش نیست

پیام: درمان ناپذیری درد عشق

چو دخت نیست خرج آهسته تر کن / که می گویند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد / به سالی دجله گردد خشک رودی

پیام: مدیریت دخل و خرج و میانه روی در زندگی

برو شادی کن ای یار دل افروز / غم فردا نشاید خورد امروز

پیام: ناپایداری دنیا و توصیه به خوش باشی

گرچه دانی که نشنوند بگوی / هرچه دانی ز نیک خواهی و پند

پیام: بیان سخن نیک، حتی اگر مخاطب به آن توجه نکند

زود باشد که خیره سر بینی / به دو پای اوفتاده اندر بند

دست بر دست می زند که دریغ / نشنیدم حدیث دانشمند

پیام: توصیه به پند پذیری / پند ناپذیری موجب پشیمانی است

ای آنکه غمگنی و سزاواری / و اندر نهان سرشک همی باری

رفت آن که رفت و آمد آنکه آمد / بود آنکه بود خیره چه غم داری

پیام: ناپایداری دنیا و نکوهش غم فردا را خوردن

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

پیام: توصیه به سرخوشی

جامی است که عقل آفرین می زند / صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر جنین جام لطیف / می سازد و باز بر زمین می زندش

پیام: ناپایداری دنیا

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی / حاصل از حیات ای جان یک دم است تا دانی

پیام: توصیه به غنیمت شمردن وقت

گوشه گرفتم ز خلق و فایده ای نیست / گوشه چشمت بلای گوشه نشین است

پیام: کناره گیری عاشق از مردم / فتنه انگیزی زیبایی معشوق

ما چون ز دری پای کشیدیم کشیدیم / امید ز هر کس که بریدیم بریدیم

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم پریدیم

پیام: رمیدن و دل زدگی عاشق از معشوق

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس / ملالت علما هم ز علم بی عمل است

پیام: نکوهش آگاهی بدون عمل و گفتار بدو کردار

عجب نیست از گل که خندد به سروی / که در این چمن پای در گل نشیند

پیام: نکوهش دلبستگی و ستایش ازادی

اگر هوشمندی به معنی گرای / که معنی بماند نه صورت به جای

پیام: ترجیح باطن بر ظاهر

تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی / تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

پیام: تحمل سختی ها ، کلید کامیابی است.

خلوتم چراغان کن ای چراغ روحانی / ای ز چشمه نوشت چشم دل چراغانی

پیام: طلب وصل و عنایت از ممدوح

من از اینجا به ملامت نروم / که من اینجا به امیدی گروم

پیام: استقامت عاشق در مواجهه با مشکلاتن راه عشق

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

پیام: توصیف غم فراق معشوق

من مانده ام مهجور از او دیوانه و رنجور از او / گویی که نیشی دور از او در استخوانم می رود

پیام: توصیف غم فراق معشوق

ای خواجه رسیده است بلندی به جایی / کز اهل سماوات به گوش تو رسد صوت

گر عمر تو چون قد تو باشد به درازی / تو زنده بمانی و بمیرد ملک الموت

پیام: طنازی و شوخی با بلند قامتی مخاطب (هجو گونه)

مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه / یا چو مردانت مرگ رویاروی

پیام: رسیدن به عزت در گرو خطر و داشتن همت بلند.

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم / عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

پیام: ضعف و پیری و غنیمت شمردن عمر

هر چه بر نفس خویش نپسندی / بر نفس دیگری نیز میسند

پیام: دعوت به رعایت انصاف در برابر رفتار با دیگران

برو شیر درنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل

پیام: نکوهش درخواست از دیگران

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی / ز بامی که برخاست مشکل نشیند

پیام: رمیدن عاشق از معشوق

مروت نباشد بر افتاده زور / برد مرغ دون دانه از پیش مور

پیام: نکوهش آسیب زدن به مظلومان

بر سر آنم که گر ز دست براید / دست به کاری زنم که غصه سراید

پیام: اقدام برای تغییر شرایط بد

کی رفته ز دل که تمنا کنم تو را / کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

پیام: حضور مدام معشوق یا خیال او در نظر عاشق

آینه چون نقش تو بنمود راست / خود شکن آینه شکستن خطاست

پیام: نکوهش خودبینی

اگر کاری کنی مزدی ستانی / چو بیکاری یقین بی مزد مانی

پیام: نکوهش تنبلی / تلاش کلید کامیابی

دل به امید روی او همدم جان نمی شود / دل به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

پیام: همه وجود عاشق شیفته و خدمت گزار معشوق است

گر عزم جفا داری سر در رهت اندازم / و راه وفا گیری جان در قدمت ریزم

پیام: پاک بازی عاشق / تسلیم و رضا

جفا پل بود بر عاشق شکستی / وفا گل بود بر دشمن فشاندی

پیام: توصیف جفا و بی وفایی معشوق

تیر بلای او را جز دل هدف نباشد / تیغ جفای او را جز جان سپر نباشد

پیام: جفاکاری معشوق و جان فشانی عاشق

عالم همه عابدند و معبود یکی است / دنیا همه ساجدند و مسجود یکی است

پیام: یگانگی خداوند / همه پدیده ها ستایشگر خداوندند

چرا نهم؟ نهم دل بر خیالم / چرا ندهم؟ دهم جان در وصالت

پیام: توصیف دل دادگی و پاک بازی

راه وصل راه پر آسیب / درد عشق تو درد بی درمان

پیام: دشواری راه عشق / عشق بی درمان است

ما ز بالاییم و بالا می رویم / ما ز دریاییم و دریا می رویم

پیام: بازگشت به اصل

هم عقل دویده در رکابت / هم شرع خزیده در پناهت

پیام: ستایش ممدوح(پیامبر) و برتری او بر عقل و دین

ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را

پیام: ترجیح باطن بر ظاهر

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

پیام: معشوق امل حقیقی پویایی در پدیده های جهان هستی است

هر که تامل نکند در جواب / بیشتر آید سخنش ناصواب

پیام: لزوم تامل قبل از سخن گفتن / دعوت به سنجیده گویی

دانه باشی مرغکانت برچنند / غنچه باشی کودکانت برکنند

پیام: رستگاری و تندرستی در گمنامی است

خوشا چون سرو ها استادنی سبز / خوشا چون برگ ها افتادنی سبز

پیام: توصیه به بودن و رفتنِ ممت و افتخار آمیز

آب زنید راه را هین که نگار می رسد / مژده دهید باغ را بوی بهار می رسد

پیام: شادمانی وصال

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت / با آید و برهاندم از بند ملامت

پیام: طلب وصال

چنین داد پاسخ فریدون که تخت / نماند به کس جاودانه نه بخت

پیام: ناپایداری دنیا و قدرت دنیوی

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

پیام: شوریدگی عاشقانه

یار بد مار است هین بگریز از او / تا نریزد بر تو زهر آن زشت خو

پیام: پرهیز از همنشینی با بدان

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

پیام: از کوزه همان برون تراورد که در اوست

کسی دانه نیک مردی نکاشت / کزو خرمن کام دل بر نداشت

پیام: هرچه بکاری درو میکنی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی / دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

پیام: رنج هجران و طلب وصال

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

پیام: عشق موجب کمال است

طرفه می دارند یاران صبر بر من داغ و درد / داغ و دردی کز تو باشد بهتر است از باغ و ورد

پیام: لذت رنج عشق

در پیش بی دردان چرا فریاد بی حاصل کنم / گر شکوه ای دارم ز دل با یار صاحب دل کنم

پیام: حال عاشق را فقط عاشق می فهمد

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس / خویش را در خویش پیدا کن کمال این است

و بس

پیام: ضرورت خود شناسی

من از دست کمانداران ابرو / نمی یارم گذر کردن به هر سو

پیام: شیفتگی عاشق

گلزار و باغ عالمی چشم و چراغ عالمی / هم درد و داغ عالمی چون پا نهی اندر جفا

پیام: عشق هم درد است هم درمان

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست / تا اشارات نظر نامه رسان من و توست

پیام: نگاه، زبان عاشق و معشوق است

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

پیام: طلب وصال

مگذران روز سلامت به ملامت حافظ / چه توقع ز جهان گذران می داری

پیام: ناپایداری دنیا و ضرورت خوشدلی

کنونت که چشم است اشکی ببار / زبان در دهان است عذری بیار

پیام: اغتنام فرصت و بهره گرفتن از امکانات

کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آیینه داشتن

پیام: دعوت به ترک دشمنی و توصیه به صمیمیت

در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند / که با این درد اگر در بند درماند درماند

پیام: درد عشق درمان پذیر نیست

۱۴۵-نو بهار است در آن کوش که خوشدل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

پیام: ناپایداری دنیا و ضرورت غنیمت فرصت

مکن تا توانی دل خلق ریش / و گر می کنی می کنی بیخ خویش

پیام: نکوهش مردم آزاری و ظلم

وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

پیام: ضرورت توجه به تجلی خدا در جهان / وجود خدا موجب کمال است

بهرام که گور می گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

پیام: زوال قدرت

بگفت از سور کمتر گوی با مور / که موران را قناعت خوش تر از سور

پیام: ارزشمندی قناعت و بلند نظری

در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را / مهر لب او بر در این خانه نهادیم

پیام: وفاداری عاشقانه

زد به دلم در آتشی عشق بتی که نام او / زهره و آفتاب را زهره به آب می کند

پیام: تاثیر عشق و معشوق زیبا

هر که گوید کلاغ چون باز است / نششوندش که دیده ها باز است

پیام: آگاهی موجب فریب نخوردن است

تا روانم هست نامت بر زبان دارم روان / تا وجودم هست خواهد بود نقشست در ضمیر

پیام: وفاداری عاشقانه

غم خویش در زندگی خور که خویش / به مرده نپردازد از حرص خویش

پیام: اغتنام فرصت و آخرت اندیشی

وہ چه بیگانه گذشتی نہ کلامی نہ سلامی / نہ نگاہی بہ نویدی نہ امیدي بہ پیامی

پیام: گله از بی توجهی معشوق

به ملک جم مشو غره که این پیران رویین تن / به دستانت به دست آرد اگر خود پور دستانی

پیام: ناپایداری دنیا، قدرت دنیوی وجود انسان

به جفایی و غفایی نرود عاشق صادق / مژہ بر ہم نزنند گر بزنی تیر و سنانش

پیام: بلا کشی عاشق / استقامت عاشق در برابر سختی راه عشق

مرا زمانہ ز یارم بہ منزلی انداخت / کہ راضیم بہ نسیمی کز آن دیار آید

پیام: رنج هجران و راضی بودن به کمترین بهره از معشوق

ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی / که غریب از نبرد ره به دلالت ببرد

پیام: ضرورت بهره گرفتن از راهنمای های پیر در سیر و سلوک

گر تیغ برکشد که محبان همی زنم / اول کسی که لاف محبت زند منم

پیام: جان فشانی عاشقانه

چشم دل باز کن که جان بینی / هر چه نادیدنی است آن بینی

پیام: توصیه به بصیرت

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا / بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

پیام: وصال معشوق / رنجوری عاشق و گله از غم فراق

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم / که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

پیام: توصیه به غنیمت شمردن فرصت همدلی

اگر پای در دامن آری چو کوه / سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

پیام: سکوت و گوشه گیری مایه عزت و سربلندی است

جهانا چه بدمهر و بد خو جهانی / چو آشفته بازار بازرگانی

به درد کسان صابری اندر و تو / به بد نامی خویش همداستانی

به هر کار کردم تو را آزمایش / سراسر فریبی سراسر زیانی

پیام: شکایت و گله از روزگار

ای مرغ اگر پری به سر کوی آن صنم / پیغام دوستان برسانی بدان پری

پیام: ستایش معشوق و تلاش برای پیام رسانی به او

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا / فراغت از تو میسر نمی شود ما را

پیام: تقابل عشق و آسایش/بی اغتنایی معشوق به عاشق

من که بام در آن حرم که صبا / پرده دار حریم حرمت اوست

پیام: پیام رسانی باد صبا / بی قدری عاشق در نزد معشوق

صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز / بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

پیام: خاکساری عاشق و ستایش معشوق

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم / دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم

پیام: تشویق به سفر و مبارزه

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم / که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

پیام: پاک بازی و جان فشانی عاشق

چو شد روز رستم بپوشید گبر / نگهبان تن کرد بر گبر ببر

پیام : آمادگی برای نبرد

ابیات فنون ۲

مرد آزاده در میان گروه / گرچه خوش خو و عاقل و دانا است

محترم آنگهی تواند بود / که از ایشان به مالش استغناست

وانکه محتاج خلق شد خوارست / گرچه در علم بوعلی سیناست

مفهوم : قناعت پیشگی

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است / آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

مفهوم : تمام اشعار حافظ، تک بیت های نغز و پر معنایی هستند که در مورد عشق و معرفت گفته شده است.

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می رود / و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود

مفهوم : سختی و رنج دوری از معشوق

من مانده ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او / گویی که نیشی دور از او در استخوانم می رود

مفهوم : دوری از معشوق و سختی آن

محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان / کز عشق آن سرو روان گویی روانم می رود

مفهوم : رنج و سختی در فراق معشوق

مکن پیش دیوار، غیبت بسی / بُود کز پیشش گوش دارد کسی

مفهوم : دیوار موش داره، موش هم گوش داره. / حتی در پیش دیوار هم از کسی بدگویی مکن، شاید در پس دیوار، کسی گوش ایستاده باشد و سخنان تو را بشنود و آن را فاش کند.

باران اشکم می رود ، وز ابرم آتش می جهد / با پختگان گوی این سخن ، سوزش نباشد خام
را

مفهوم : تنها عاشق است که حال عاشق را می فهمد.(خام : بی تجربه، در عرفان کسانی هستند که
به وادی عشق وارد نشده اند. / پخته : فرد مجرب و فهمیده)

مرا گه گه به دردی یاد می کن / که دردت مرهم جان می نماید

مفهوم : سختی پذیری عاشق و قبول سختی ها

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست / کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
مفهوم : من که در نهایت فقر و تنگ دستی از گنج شاهانه آرامش و خرسندی برخوردارم، چه
وقت به گردش روزگاری که پرورنده انسان های پست و فرومایه است، طمع می بندم و چشم
امید دارم؟

این زبان چون سنگ و ، هم آهن و ش است / و آنچه بجهد از زبان ، چون آتش است

مفهوم : سنجیده سخن گفتن(هر سخنی که از زبان بی عنان صادر شود . آتشبار است . همانطور
که بر اثر تصادم سنگ چخماق و آهن ، اخگر تولید می شود . از حرکت زبان و تکلم اشخاص
ادب ناآموخته نیز فتنه و غوغا پدید آید .)

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

مفهوم : ترک وابستگی ها و تعلقات

گویند رخ سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

مفهوم : عشق انسان را به کمال می رساند.

گاهی که سنگ حادثه از آسمان رسد / اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد

مفهوم : گاه بلای تقدیر ابتدا به کسی که جایگاه بالاتری دارد آسیب می زند.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

مفهوم : دلی که غمگین است نمی تواند شعر زیبا بسراید. اندکی از این حقیقت را گفتیم و کافی است.

از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار / صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

مفهوم : اگر از لعل لبث بوسه ای بستانم یا سخنی بشنوم، گویی صد ملک سلیمان را زیر فرمان خود دارم.

غمناک نباید بود از طعم حسود ای دل / شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

مفهوم : ای دل از طعنه و سرزنش حسودان نباید غمگین بود. اگر به قت نگاه کنی شاید خیر و صلاح تو در همین باشد.(عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم : شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد).

هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز / نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

مفهوم : هر کس که از این قلم جادویی و خیال انگیز من پیزی درک نکند، نقاشی و تصویر گری بر او حرام باد اگرچه نقاش چین باشد.

آتش است آب دیده مظلوم / چون روان گشت خشک و تر سوزد

تو چو شمعی از او هراسان باش / کاول آتش ز شمع سر سوزد

مفهوم : هشدار دادن به مخاطب از اشک و آه مظلوم و عذاب الهی

روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد / چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

مفهوم : یکسان نبودن چرخش روزگار و ناپایداری آن

من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوشحالان شدم

مفهوم : فراگیری ناله ی نی و انعطاف پذیری و مدارا سازگار بودن با اقشار مختلف

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را / که کس آهوی وحشی را از این بهتر نمی گیرد

مفهوم : توصیف حسن معشوق و عاشق شدن

تا نگردي بی خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان

مفهوم : شرط وصال، از خود و نفس و وجودِ خود گذشتن است.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

مفهوم : ستایش پیامبر – مردمی که پشتیبانی مثل تو دارند غمی ندارند همانگونه که هر کس پشتیبان او نوح باشد از دریا نمی هراسد

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست

مفهوم : ارزش دل به عشق است.

ما به غم خو کرده ایم ای دوست ما را غم فرست / تحفه ای کز غم فرستی نزد ما هر دم
فرست

مفهوم : غم پرستی عاشق

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی / چه کنم که هست که این ها گل باغ آشنایی

مفهوم : وجود غم در عشق

در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟ / به امید آنکه شاید به دو چشم من درایی

مفهوم : امیدواری عاشق برای دیدن معشوق

سر برگ گل ندارم ز چه رو روم به گلشن / که شنیده ام ز گل ها همه بوی بی وفایی

مفهوم : نبودن وفا

درخت تو گر بار دانش بگیرد / به زیر آوری چرخ نیلوفری را

مفهوم : اهمیت علم

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

مفهوم : تنها کسی حرف کسی را می فهمد که مثل او باشد. (تنها عاشق حال عاشق را می فهمد.)

چرا چون لاله خونین دل نباشم / که با ما نرگس او سر گران کرد

مفهوم : عدم توجه و التفات معشوق و ناراحتی عاشق

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کردم گدا را

مفهوم : بخشنده گی و جوانمردی حضرت علی (ع)

دست فلک ز کارم وقتی گره گشاید / کز یکدگر گشایی زلف گره گشا را
مفهوم : قدرت آسمان وقتی مشکلاتم را حل می کند که تو زلف گره گشایت را از هم باز
می کنی.

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم / وز این درخت همین میوه غم است برم
مفهوم : پیر شدن و غمگین بودن.

بضاعت نیاوردن الا امید / خدایا ز عفو مکن نا امید
مفهوم : امید به بخشش خداوند

من ندانستم از اوّل که تو بی مهر و وفایی / عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی
مفهوم : بی وفایی معشوق

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم / باید اول به تو گفتن که چنین خول چرایی
مفهوم : وصف زیبایی معشوق

آن نه خال است و زنخدان و سر زلف پریشان / که دل اهل نظر برد که سریست خدایی
مفهوم : زیبایی معشوق

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت / همه سهل است تحمل نکنم بار جدایی
مفهوم : سختی دوری معشوق از همه درد ها سخت تر است. - دوری یار

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم / چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
مفهوم : بیان غم عاشق

شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن / تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی

مفهوم : خلوت کردن با معشوق

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد / که بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی

مفهوم : ارزشمندی عشق یار

ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد / که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان

بینی

مفهوم : سر رشته همه امور به دست خداست.

بخیه کفشم اگر دندان نما شد، عیب نیست / خنده می آرد همی بر هرزه گردی های من

مفهوم : تباه کردن عمر

ریشه نخل کهنسال از جوان افزون تر است / بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

مفهوم : فرد پیر دلبستگی بیشتری به دنیا دارد.

برق با شوقم شراری بیش نیست / شعله طفل نی سواری بیش نیست

مفهوم : عشق از آتش نیز سوزنده تر است. (شوق و اشتیاق من آن قدر زیاد است که برق آسمان در مقایسه با آن مانند جرقه ای کوچک و شعله ی آتش نیز در برابر اشتیاق من مانند کودکی نی سوار ضعیف و ناتوان است)

لاله و گل زخمی خمیازه اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست

مفهوم : مصراع اول: نکوهش خود نمایی، جلوه گری و خود آرایي / مصراع دوم: ناپایداری و گذرا بودن جهان و وابستگی های آن

تا به کی نازی به حسن عاریت / ما و من آینه داری بیش نیست

مفهوم : وجود انسان، منعکس کننده ی زیبایی های خالق و در عین حال ناپایدار است.

می رود صبح و اشارت می کند / کاین گلستان خنده واری بیش نیست

مفهوم : ناپایداری دنیا

غرقه وهمیم ورنه این محیط / از تنک آبی کناری بیش نیست

مفهوم : سطحی بودن آگاهی های بشر (چون اسیر خیال و وهم خود هستیم، می پنداریم به حقیقت دست یافته ایم، در حالی که هنوز به ساحلی بیش تر نرسیده ایم).

ای شرر از همراهم غافل مباش / فرصت ما نیز باری بیش نیست

مفهوم : کوتاهی عمر، خدمت به دیگران (از یاد بردن آنان) و اغتنام فرصت

بی دل این کم همتان بر عز و جاه / فخرها دارند و عاری بیش نیست

مفهوم : بی ارزش بودن مقام و منزلت

لب و دندان سنایی همه توحید تو گویند / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

مفهوم : ستایش خداوند به امید رهایی از دوزخ

غمش در نهانخانه دل نشیند / به نازی که لیلی به محمل نشیند

مفهوم : غم عشق یار با ناز و ادا در دلم می نشیند همانگونه که لیلی با ناز در کجاوه می نشیند.

خدایا به خوار مران از درم / که صورت نبندد در دیگرم

مفهوم : خدایا مرا با خواری و پستی از درگاهت دور نکن زیرا هیچ درگاهی جز درگاه تو برای من قابل تصور نیست.

گر جان عاشق دم زند آتش در این عالم زند / وین عالم بی اصل را چون ذره ها بر هم زند
مفهوم : سوزنده بود و جانسوز بودن آه عاشق

ای به ازل بوده و نابود ما / وی به ابد زنده و فرسود ما

مفهوم : ازلی و ابدی بودن خدا و فناپذیری آدمیان

سعادت به بخشایش داور است / نه در چنگ و بازوی زور آور است

مفهوم : خوشبختی در گرو افراد قدرتمند نیست و به رحمت خداوند بستگی دارد.

جرمی ندارم بیش از این کز جان وفادارم تو را / و ر قصد آزارم کنی هرگز نیازم تو را

مفهوم : وفاداری و سختی پذیری عاشق

گر تمنای تو از خاطر ناشاد رود / داغ عشق تو گلی نیست که از یاد رود

مفهوم : غم عشق معشوق فراموش نمی رود.

نتوان از سر او برد هوای شیرین / لشکر خسرو اگر بر سر فرهاد رود

مفهوم : عشق حتی با سختی زیاد هم فراموش نمی شود.

کاش چون شمع همه سر شود اعضای کلیم / تا سراسر به ره عشق تو بر باد رود

مفهوم : فنا شدن در راه عشق معشوق – پاکبازی عاشق

آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد

مفهوم : ارزشمندی عشق، نابود شدن بی بهرگان از عشق

باز امشب ای ستاره تابان، نیامدی / باز ای سپیده شب هجران، نیامدی

مفهوم : نیومده):

تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من / هیچکس می نپسندم که به جای تو بود

مفهوم : ای یار من که مانند سرو روانی، از زمانی که تو در دل من جای گرفتی هیچ کس را نمی‌پسندم که به جای تو باشد.

هزار نقش برادر زمانه و نبود / یکی چنان که در آینه تصور ماست

مفهوم : زمانه مانند انسان هزار نقش را بیرون می‌آورد و حتی یکی از این نقشها نیز مطابق خیالات و تصورات ما در نمی‌آید.

ای سرو پای بسته به آزادگی مناز / آزاده منم که از همه عالم بریده ام

مفهوم : قطع تعلقات مادی

بشکن دل بی نوای ما را ای عشق / این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است

مفهوم : ای عشق دل بیچاره ی ما را بشکن زیرا این دل شکسته خوش آهنگ تر و سراینده تر است.

کی ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب / ز چشم ناله شکفتم به روی شکوه دویدم

مفهوم : ناراحتی به خاطر عشق به معشوق

ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را / خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

مفهوم : بی وفایی معشوق

هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید / در رهگذار باد نگهبان لاله بود

مفهوم : بیهوده بودن زندگی بدون عشق

آینه ات دانی چرا غماز نیست؟ / زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست

مفهوم : انعکاس اسرار عرفانی با صاف و روشن شدن دل

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر / کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

مفهوم : نتیجه ای را به دست می آوریم که برای آن تلاش کرده ایم.

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم / اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

مفهوم : جبر گرایی

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد / من ابلهانه گریزم به آبگینه حصار

مفهوم : باور به قضا و قدر (عدم وجود اختیار)

تو این عهده که با من بسته بودی / مگر بهر شکستن بسته بودی ؟

مفهوم : عهد شکنی معشوق و یادآوری لزوم وفاداری به عهد

ای گل که موج خنده ات از سر گذشته است / آماده باش گریه تلخ گلاب را

مفهوم : پستی و بلندی های دوران

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی / هنوز می پرد از شوق چشم کوکب ها

مفهوم : توصیف حسن معشوق

دست رغبت کس نمی سازد به سوی من دراز / چون گل پژمرده بر روی مزار افتاده ام

مفهوم : منزوی شدن شاعر و گوشه نشینی

ای باد بامدادی خوش می روی به شادی / پیوند روح کردی پیغام دوست دادی

مفهوم : توصیف طبیعت و خبررسانی باد (از معشوق)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست / هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

مفهوم : توصیف موی معشوق

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان / ایوان مداین را آینه عبرت دان

مفهوم : لزوم پند گیری از حوادث

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او / زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند

مفهوم : توصیف موی معشوق و عدم دل کردن عاشق از معشوق

یک عمر دور و تنها ، تنها به جرم اینکه / او سر سپرده می خواست ، من دل سپرده بودم

مفهوم : توصیف فراق در عشق

چو دل بر نهی بر سرای کهن / کند ناز و ز تو پیوشد سخن

مفهوم : لزوم عدم تعلق

ای صاحب کرامت ، شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

مفهوم : طلب توجه از معشوق توسط عاشق

ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد ؟ / خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد ؟

مفهوم : برتری خالق بر خلق و مخلوق

همت مردانه می خواهد گذشتن از جهان / یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند

مفهوم : عدم دلبستگی به تعلقات دنیوی

دامن کشان که می روی امروز بر زمین / فردا غبار کالبدت بر هوا می رود

مفهوم : گردش دوران دائما یکسان نیست

به خون خود آغشته و رفته اند / چه گل های رنگین به جوبار ها

مفهوم : توصیف شهادت

دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد / طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش

مفهوم : جستجوی برای تجربیات خاص و نو

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

مفهوم : فقط مرگ می تواند عشق عاشق را پایان دهد

در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی است / زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر

مفهوم : برای هر بلایی ماوایی است

چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت بر زین و گهی زین به پشت

مفهوم : فراز و فرود روزگار در حال تغییر است.

از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جو ز جو

مفهوم : سنخیت عمل و نتیجه آن

ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روز دریایی

مفهوم : لزوم دانستن قدر لحظات عمر

بس بگردید و بگردد روزگار / دل به دنیا در نبندد هوشیار

مفهوم : تشویق به دل نبستن به دنیا

زنده به بوی توام بوی ز من وا مگیر / تشنه روی توام باز مدار از من آب

مفهوم : عاشق بخاطر معشوق زنده است.

دریای شور انگیز چشمان تو زیباست / آنجا که باید دل به دریا زد همینجاست

مفهوم : توصیف زیبایی معشوق

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

مفهوم : چشم (زیبایی) معشوق عامل فتنه در جهان

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را / چنان امان نداد که شب را سحر کند

مفهوم : جفاکار کیفر ظلمش را می بیند (کارما !)

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد / بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

مفهوم : توصیف زیبایی چهره معشوق

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

مفهوم : توصیه به نپرداختن به دنیا و گرایش به جهان معنوی و عرفان

به تیغم گر گُشد ، دستش نگیرم / و گر تیرم زند منت پذیرم

مفهوم : هر چه از دوست رسد نکوست

این نغمهٔ محبت بعد از من و تو ماند / تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

مفهوم : ابدی بودن عشق

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست / کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

مفهوم : هر مقدار از ماتم در غم دوری یار شایسته است.

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل / یک روز خنده کردم و عمری گریستم

مفهوم : غمگین بودن در طول عمر

موی سفید را فلکم رایگان نداد / این رشته را به نقد جوانی خریده ام

مفهوم : موی سفید نشانگر تجربیات فراوان است

در هوایت بی قرارم روز و شب / سر ز پایت بر ندارم روز و شب

مفهوم : بی تابی عاشق در فراق معشوق

ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده

مفهوم : خدا علت العلل است.

نمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

مفهوم : سخنان شاعر بعد از وی نیز باقی می ماند

اشک سحر زداید از لوح دل سیاهی / خرم کند چمن را باران صبحگاهی

مفهوم : گریه باعث پاکی دل است

بسیار گنه کردیم ، آن بود قضای تو / شاید که به ما بخشی از روی کرم آنها

مفهوم : جبر گرایی و عدم اختیار انسان

ابیات فنون ۳

هوای خود چو نهادم رضای او بگزیدم / جهان و هرچه در او جز به کام خویش ندیدم

مفهوم : راضی بودن به رضای خدا

تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین / کس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت

مفهوم : ناراحتی و گریه بسیار زیاد به علت رفتن معشوق

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم پریدیم

مفهوم : ترک عشق کردن و قید آن را زدن

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

مفهوم : آسودگی به علت ترک وابستگی و تعلقات

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست / سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

مفهوم : تنها افرادی که سخن دان باشند سخن اهل معرفت را درک می کنند.

همت طلب از باطن پیران سحر خیز / زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

مفهوم : برگزیدن خدا و راه حقیقی

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز / باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

مفهوم : امید به دیدار دوباره یار

بیستون کندن فرهاد نه کاریست شگفت / شور شیرین به سر هر که فتد کوهکن است

مفهوم : یک جلوه از معشوق همه را گرفتار می کند(فراگیر بودن عشق)

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو / باید که سپر باشد پیش همه پیکان ها

مفهوم : ضرورت تحمل دشواری های راه عشق

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

مفهوم : انسان هایی که در راحتی هستند رنج انسان های گرفتار بلا را درک نخواهند کرد.

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

مفهوم : رازداری و سکوت عارفانه

یار بی پرده از در و دیوار / در تجلی است یا اولی الابصار

مفهوم : پیدا بودن جلوه خداوند در تمام پدیده های عالم

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

مفهوم: وصف ناپذیر بودن حضرت علی

چون جواب احمق آمد خامشی / این درازی در سخن چون می کشی

مفهوم: پاسخ نادان خاموشی است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی / من از آن روز که در بند توام آزادم

مفهوم: عدم روی گرداندن از معشوق

چون در این میدان نداری دست و پایی همچو گوی / اختیار سر به موی همچو چوگانش گذار

مفهوم: بی اختیاری و تسلیم بودن

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع / آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

مفهوم: آتش حقیقی، آتش عشق است.

تا ز باغ خاطرت گل های شادی بشکفد / هرچه در دل تخم کین داری به زیر خاک کن

مفهوم: نفی کینه و دعوت به پالایش درون از کینه

از اسب پیاده شو بر نطع زمین نه رخ / زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

مفهوم: بی اعتباری دنیا / افول قدرت و نابودی حاکمان

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی / که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

مفهوم: بمیرید قبل از آنکه بمیرید. / موتو قبل ان تموتوا

دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار / گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو

مفهوم : عشق باعث بی نیازی است.

هرچه رفت از عمر یاد آن به نیکی می کنند / چهره امروز در آینه فردا خوش است

مفهوم : به نیکی یاد کردن از گذشته

حرفی است این که خضر به آب بقا رسید / زین چرخ دل سیه دم آبی ندید کس

مفهوم : بی اعتباری و ناپایداری دنیا

زینهار از قرین بد زنهار / وقنا ربنا عذاب النار

مفهوم : دوری از همنشین بد

دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دوا پذیر دارد

مفهوم : درد عشق بی درمان است

ایوب با چندین بلا کاندرا شد مبتلا / پیوسته این بودش دعا «الصبر مفتاح الفرج»

مفهوم : صبوری در شرایط دشوار باعث گشایش است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت / شیوه «جنات تجری تحت الانهار» داشت

مفهوم : گریه حافظ در زیر دیوار و روزن سرای یار

ترک گدایی مکن که گنج بیابی / از نظر رهروی که در گذر آید

مفهوم : رسیدن به گنج معرفت از طریق پرستش معنوی و اظهار نیاز

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند / بلای نیم شبی دفع صد بلا بکند

مفهوم : کارساز بودن و راهگشا بودن دل شکسته

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

مفهوم : جست و جو برای یافتن انسان حقیقی و دور از صفات ناپسند

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی / زنهار بد مکن که نکردست عاقلی

مفهوم : چرهیز از آزرده شدن دیگران

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم / از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

مفهوم : پایداری و مقاومت

آستین چو از چشم بر گرفتم / سیل خون به دامن روانه کردم

مفهوم : فراوانی گریه

سعدی نظر از رویت کوتاه نکند هرگز / ور روی بگردانی در دامت آویزد

مفهوم : عدم روی گردانی از معشوق

پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی / گوش کشیده است از آن گوش به من نمی کند

مفهوم : بی توجهی معشوق

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم / که تا ناگاه ز یکدیگر نمانیم

مفهوم : قدر دانی

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی / چه کنم که هست این ها گل باغ آشنایی

مفهوم : غمگین و گریان بودن از نتایج آشنایی است.

من نمی گویم زیان کن یا به فکر سود باش / ای ز فرصت بی خبر در هرچه هستی زود باش

مفهوم : غنیمت شمردن وقت و فرصت ها

خلد گر به پا خاری آسان براید / چه سازم به خاری که در دل نشیند

مفهوم : دل شکستگی

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را / برون کن ز سر باد و خیره سری را

مفهوم : دعوت به پرهیز از غرور

گفتی به غمم بنشین یا از سر جان برخیز / فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم

مفهوم : عمل کردن به همه صحبت های معشوق

اینکه گاهی می زدم بر آب و آتش خویش را / روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

مفهوم : کمک و یاری رساندن به دیگران

گوش ترحمی کو کز ما نظر نپوشد / دست غریق یعنی فریاد بی صداییم

مفهوم : استقامت و تحمل عرفا

ما با توایم و با تو نه ایم اینت بوالعجب / در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

مفهوم : بی بهره بودن از لذات حضور

من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

مفهوم : اسیر دست یار پادشاه وقت خویش است.

با اینکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

مفهوم : آسودگی به سبب ترک وابستگی

هرچه جز بار غمت بر دل سنگین من است / برود از دل من وز دل من آن نرود

مفهوم : از بین نرفتن غم عشق

کسی با او نه و او با همه کس / نماند هیچکس و او ماند و بس

مفهوم : همراه و ابدی بودن خداوند

در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید و السلام

مفهوم : حال عاشق را تنها عاشق درک می کند

همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

مفهوم : خداوند به همه چیز قادر است.

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل / نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

مفهوم : آمدن بهار و رفتن زمستان

فلک در خاک می غلتید از شرم سرافرازی / اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را

مفهوم : عجز انسان در برابر حق موجب سرافرازی او نسبت به کائنات می شود.

عجب مدار که در عین درد خاموشم / که درد یار پری چهره عین درمان است

مفهوم: درد و درمان هردو از معشوق است

راستی آموز بسی جو فروش / هست در این شهر که گندم نماست

مفهوم : پرهیز از دو رویی

نبینی باغبان چون گل بکارد / چه مایه غم خورد تا گل برارد

مفهوم : تحمل سختی برای رسیدن به نتیجه

من و تو غافلیم و ماه و خورشید / بر این گردون گردان نیست غافل

مفهوم : در گذر بودن جهان

گر ندیدی قبض و بسط عشق را در یک بساط / گریه مینا نگر خندیدن ساغر بین

مفهوم : خوشی و سختی هر دو در عشق وجود دارد.

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش / هیچ دانا زین معما در جهان آگاه نیست

مفهوم : معما بودن کار جهان

مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم / چرا که از همه عالم محبت تو گزیدم

مفهوم : غم دیدن عاشق

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار / که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

مفهوم : واگذاری کار ها به خداوند

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم / دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

مفهوم : در کنار یار بودن و کافی بودن آن

دلم گرفته از این روز ها دلم تنگ است / میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است

مفهوم : دوری از یار

بی مهر رخت رز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

مفهوم : دوری از یار

پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هشیار ها

مفهوم : تقابل عقل و عشق

چون شبنم افتاده بودم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم

مفهوم : عشق مایه کمال و ارزش وجود انسان است.

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده / به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

مفهوم : پایدار بودن عشق

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی / عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی

مفهوم : بی وفایی معشوق

هرچه داری اگر به عشق دهی / کافرم گر جوی زیان بینی

مفهوم : در راه عشق ضرر وجود ندارد.

نماند تیری در ترکش قضا که فلک / سوی دلم به سر انگشت امتحان نگشود

مفهوم : رسیدن سختی های بسیار به شاعر

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

مفهوم : تشویق به سلوک

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

مفهوم : عشق مایه کمال و ارزش وجود انسان است.

چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

مفهوم : فراوانی اندوه های دل

هر که چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد / هر که محرابش تو باشی سر ز خلوت بر
نیارد

مفهومش : عدم ترک و روی برگرداندن از معشوق

همیشه تا براید ماه و خورشید / مرا باشد به وصل یار امید

مفهوم : امیدواری به وصال

الا تا نخواهی بلا بر حسود / که آن بخت برگشته خود در بلاست

مفهوم : حسودی خودش بلا است.

به سرو گفت کسی میوه ای نمیاری ؟ / جواب داد که آزادگان تهی دستند

مفهوم : آزادی و رهایی از تعلقات

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که بیند که شمع از زبان سوخته است

مفهوم : سود و زیان سخن گفتن

دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود / می برد هر جا که خواهد اسب خواب آلوده را

مفهوم : غفلت از حق، باعث زیان دیدن است.

قطع زنجیر ز مجنون تو نتوان کردن / موج جزو بدن آب روان می باشد

مفهوم : جدایی ناپذیری زنجیر از عاشق مجنون

سعدی از سرزنش خلق نترسد هیئات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

مفهوم : بی اعتنایی به سرزنش و ملامت دیگران

دود اگر بالا نشیند کسر شان شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است
مفهوم : ارزش هر چیز به جایگاه و مقام آن ها نیست و بالاتر بودن جایگاه و مقام، نشانه کم
ارزش بودن مقام دیگری نیست.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد / خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

مفهوم : افزایش حرص و طمع هنگام پیری

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

مفهوم : عشق عقل را از بین می برد

با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است / با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است

مفهوم : بی نیازی از خلق

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود / پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

مفهوم : سنجیده و با فکر سخن گفتن

آزاده را جفای فلک بیش می رسد / اول بلا به عاقبت اندیش می رسد

مفهوم : فرد سختی کشیده، به سختی های بیشتری دچار می شود.

ملامت از دل سعدی فرو نشوید عشق / سیاهی از حبشی چون رود که خودرنگ است

مفهوم : سرزنش ها رنگ عشق و دوستی را از دل پاک نمی کند.

ما گرچه مرد تلخ شنیدن نه ایم ولیک / تلخی که از زبان تو آید شنیدنی است

مفهوم : حتی سخنان تلخ معشوق هم ارزش شنیدن را دارد.

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست / به صد دفتر نشاید گفت حسب حال

مشتاقی

مفهوم : وصف ناپذیر بودن حال عاشقان

adabiat-ahmadi